شعر جوان و مسأله نامگذاری دوباره

مودب، علی محمد

شعر جوان و مسأله

شاعر واقعی کسی است‏ که پردهء اسمهای متعارف را از صورت پدیده‏ها کنار می‏زند؛اسمها که در وضع‏ نخستین‏شان،نماینده‏ حقیقت و واقعیت جهان‏ هستند؛در طول زمان و تحت‏ تأثیر دروغ،کارکرد خود را از دست می‏دهند و به بازیچه‏ تبدیل می‏شوند.

شاعر جوان مثل هر موجود جوان دیگری که می‏خواهد در یک نظام،جایی برای خود دست‏وپا کند با مقاومتهایی‏ از جانب مجموعهء سیستم‏ مواجه می‏شود.

دندانهای شعر جوان ما افتاده است و به هیچ‏وجه‏ توان جویدن و مزه کردن و چنانچه لازم شود تف کردن‏ زندگی را ندارد و هرچه هم‏ این را فریاد کنی تا منصب‏ بلند و عنوان دهن پرکنی‏ نداشته باشی،هیچ گوشی‏ برای شنیدن پیدا نخواهد شد.

شروع زبان با نامگذاری بود و انسان برای نامگذاری‏ اشیاء و افعال و روابط اشیاء و افعال،زبان را ابداع کرد و به کار گرفت.کلمه مهم‏ترین ابزار انسان برای تسخیر جهان است.زیرا استفاده از کلمه به انسان،قدرت‏ نظام‏سازی می‏دهد؛در یک نظام،پدیده‏ها قابل پیش‏بینی‏ می‏شوند؛نظامها توانایی توجیه و پیش‏بینی و همچنین‏ توانایی مقابله با حرکتها را ایجاد می‏کنند.

زبان و نظام‏سازیهای متفرع بر زبان،مادر سؤال‏ هستند و گام‏به‏گام با گسترش و جان افتادن خود،سوالها را نیز گسترش می‏دهند و متنوع می‏کنند.هر سؤال تازه، پنجره‏ای تازه رو به هستی می‏گشاید و منظری نو و بکر و سرشار از منابع قابل کشف را در برابر دید سؤال‏کننده‏ قرار می‏دهد و بدین‏سان قدرت سؤال‏کننده را افزایش‏ می‏دهد.بنابراین افزایش توانایی زبانی،در یک فرایند سالم و طبیعی با افزایش قدرت،رابطهء مستقیم دارد. چنین افزایش قدرتی چون در فرایندی طبیعی صورت‏ می‏گیرد،کارکرد دلخواه و سالم زبان است و زبان باید نیز اینچنین باشد.

زبانی که امکان تولید قدرت را برای اهل زبان فراهم‏ نکند؛بی‏خاصیت و افلیج است.

زبانی که دچار چنین وضعی می‏شود؛نمی‏تواند امکان‏ تولید قدرت را فراهم کند و دچار پیامدهای این فلج و رکود می‏شود.درچنین فضایی قدرت،تولید نمی‏شود و منابع،گسترش نمی‏یابند،درنتیجه دعواها بر سر منابع‏ همیشه محدود و دراینفضا محدودتر،زمین،سرمایه‏ و...جدی‏تر از همیشه درمی‏گیرد،و زبان به‏عنوان یک‏ ابزار اعمال زور به کار گرفته می‏شود؛اعمال زور شکلهای‏ متعددی دارد؛در مراحل ساده و اولیه اعمال زور،فیزیکی‏ است؛سپس قانونی می‏شود و د رپیچیده‏ترین شکل زور در ساختارهای اجتماعی و فکری تعبیه می‏شود و در این‏ حالت وسیله اعمال زور،زبان است.

زبان در این حالت،دچار پیچیدگیها و ماجراهای‏ فراوانی می‏شود و از کار ویژهء اولیه‏ای که برای آن طراحی‏ شده است؛فاصله می‏گیرد.دروغ مثل یک بیماری‏ وحشتناک،شادابی زبان را می‏گیرد و این موجود سرکش‏ و طبیعی و وحشی را به حیوانی رام و دست‏آموز بدل‏ می‏کند که در ادامه و در بحث شعر جوان بیشتر به مسأله‏ دروغ و کارکرد دروغ خواهم پرداخت.

شعر به گمان من،نامگذاری دوباره جهان است و شاعران کسانی هستند که پی می‏برند نامها ارزش خودشان‏ را در نشان‏دادن حقیقت اشیاء و افعال از دست داده‏اند؛ پس به تعریف و زنده کردن دوبارهء زبان،روی می‏آورند. شاعران حقیقی و شاعران بزرگ،کسانی هستند که زبان‏ ویژهء خودشان را اینجاد می‏کنند و نامهایی تازه برای اشیاء و افعال برمی‏گزینند به نحوی که برای آنها می‏توان‏ فرهنگ لغاتی برمی‏گزینند به نحوی ک برای آنها می‏توان‏ فرهنگ لغاتی ویژه طراحی کرد.برای رسیدن به زبان‏ تازه،پیش و بیش از هر چیزی دست یافتن به شناختی‏ دقیق و تازه از جهان لازم است.

وظیفه شاعر در چنین شرایطی بسیار دشوار است، زیرا او باید به شناختی دست یابد که بتواند در مقابل‏ شناختی که زبان مسلط به او تحمیل می‏کند؛قد علم‏ کند و در دل فضای مخوف و وهم‏انگیز زبان مسلط؛زبانی‏ تازه ایجاد کند.

شاعر واقعی کسی است که پردهء اسمهای متعارف‏ را از صورت پدیده‏ها کنار می‏زند؛اسمها که در وشع‏ نخستین‏شان،نماینده حقیقت و واقعیت جهان هستند؛ در طول زمان و تحت تأثیر دروغ،کارکرد خود را از دست‏ می‏دهند و به بازیچه تبدیل می‏شوند.شاعر پردهء اسمهای‏ پوک شده را م درد و برای نشان دادن واقعیت،اسمهای‏ تازه انتخاب می‏کند که بعضی به اشتباه،عمل شاعر را دروغ نامیده‏ان؛حال آن که او در فرایندی جدی و برای‏ نمایش حقیقت و راستی،اسمی دیگر برمی‏گزیند تا جنبه‏های مورد غفلت واقع شده از هستی اشیاء و افعال را نمایش دهد؛پس منصور وقتی«انا الحق»می‏گوید؛دروغ‏ نمی‏گوید بلکه جنبه‏ای دیده نشده از واقعیت را به رخ‏ می‏کشد و شعر می‏گوید.

پس از این مقدمهء طولانی رد باب ماهیت شعر و تعریف شاعری به سراغ شعر جوان می‏آییم فرقی که‏ افزودن صفت جوان به کلمه شاعر بادی ایجاد کند؛تنها سر زندگی و پویایی و نشاط بیشتر در مواجهه با زندگی‏ است.شاعر جوان به دلیل اقتضائات خاص سنی و تلاشی‏ که برای استقرار و مکان‏یابی و تثبیت خودش در حیطه‏های‏ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارد.جونده‏تر و درنده‏تر است و البته درنده‏جویی و جوندگی در این فضا صفتی‏ سالم و درست است که لازمهء زندگی است؛شاعر جوان‏ مثل هر موجود جوان دیگری که می‏خواهد در یک نظام، جایی برای خود دست‏وپا کند با مقاومتهایی از جانب‏ مجموعهء سیستم مواجه می‏شود.زیرا همواره در هر سیستمی،دعواهای عزیزی بر سر منابع محدود-زمین، سرمایه و...جریان دارد و عناصر جاافتاده-اعم از تعریفها و تعریف‏کننده‏ها-دوست ندارند و نمی‏خواهند جایگاه و امتیازات خود را از دست بدهند از مهم‏ترین ابزارهایی که‏ در این فضا مورد توجه جدی قرار می‏گیرد،زبان است که‏ می‏تواند وسیله ساختاری کردنو درونی کردن جبر در درون افراد مجبور باشد و خود فرد مجبور را به‏عنوان‏ وسیلهء اعمال جبر،علیه خودش به کار گیرد.در این فضا کلمه‏ها به نفع گروهها و تعریفهای مسلط،مصادره‏ می‏شوند و ا زمعناهای حقیقی خودشان،تهی می‏شوند. با این وصف،شاعر جوان که در چنین جدال بزرگی‏ قرار گرفته است؛در صورتی که مسلح به شناخت و معرفت‏ درستی از هستی باشد؛می‏تواند از زبان برای نمایش‏ واقعیت و نیز برای نمایش دروغ و دروغگویان استفاده‏ کند و بدین وسیله به حقیقت شعر دست یابد.

همان‏گونه که ذکر کردم شاعر در گوشه‏های مختلف‏ سیستم با ناکارآمدیها و نقصهایی مواجه می‏شود که در عمل امکان زندگی و نشاط را از او می‏گیرند،این ناکارآمدیها و کاستیها تنها در محیط فعالیتهای فیزیکی او-اقتصاد و سیاست-حضور ندارند و بلکه صورت جدی‏تر و آزارنده‏تر آنها،سایه انداختن بر فضاهای ذهنی و متافیزیکی اوست‏ در این شرایط،روشنایی و سلامتی که در فضای رابطه‏ طبیعی انسان سالم با معنویت وجود دارد رنگ می‏بازد و کدر می‏شود و دهشت و تردید،زندگی معنوی انسان را دربرمی‏گیرد.

عزیزی می‏گفت که در این فضا شعر و شاعر،دچار سرخوردگی می‏شود؛اما به گمان من اگر سری وجود داشته باشد!نوع عکس العمل او این‏گونه نخواهد بود؛ شاعر ابتدا در مواجهه با زبان پوک شده،حیرت می‏کند و به سکوت و تأمل پناه می‏برد اما هدف این سکوت، سکوت نیست بلکه انرژی گرفتن و شناسایی برای«گفتن‏ تازه»و«گفتنی دیگر»است.شاعر می‏بیند که نظام‏ نامگذاری هرگز به نقصها و ورشکستگیها اشاره نمی‏کند و تمام هم‏وغم خود را در جهت عکس آن به کار می‏گیرد؛ یعنی تلاش می‏کند تا با استفاده‏های کانالیزه شده و جهت‏دهی شده از زبان نه تنهاواقعیت را قایم کند بلکه‏ واقعیتی مجازی طراحی کند تا در فضای چنین واقعیتی‏ به نوبهء خود،لذتها و دردهای مجازی نیز تعریف کند.و زبان ورزان را گرفتار این بازیها کند؛این بازیها و به بازی‏ گرفته شدنها در ین فضا سرفا زبانی باقی نمی‏مانند و همهء سطوح زندگی را دربرمی‏گیرد زیرا زبان مهمترین‏ ابزار تولید و اعمال قدرت انسانی است و به وسیلهء کارکردهای شریف و دقیق زبان،حاکم و محکوم با هم‏ روابطی اقتصادی و اجتماعی انسانها را تعریف می‏کنند. به نظرم تهمت دروغ‏بودن شعر نیز گذشته از آن که‏ حاصل خبط و خطای برخی نویسندگان و منتقدان است؛ در فضایی این‏چنینی بال‏وپر داده می‏شود و مورد تبلیغ‏ و توجه قرار می‏گیرد.

منظور از این دو مقدمهء طولانی!رسیدن به نتیجه‏ بسیار مختصری است و آن این که شعر جوان ما به میزان‏ بسیار زیادی،از انجام کار ویژهء نامگذاری دوباره،عاجز است و برای رسیدن به چنین مقصدی اصلا گنگ و لوچ‏ است.دندانهای شعر جوان ما افتاده است و به هیچ‏وجه‏ توان جویدن و مزه کردن و چنانچه لازم شود تف کردن‏ زندگی را ندارد و هرچه هم این را فریاد کنی تا منصب‏ بلند و عنوان دهن پرکنی نداشته باشی،هیچ گوشی برای‏ شنیدن پیدا نخواهد شد.

شعر جوان ما تنها یک فایده دارد و آن از جنبه ناله‏ و نفرینهایی است که منعکس‏کنندهء دنیای ذهنی جوانان‏ ماست،شیوع و بسامد مرگ و مشتقات و کلمه‏های‏ هم‏خانوادهء آن رد شعر جوان!ما یکی از مهم‏ترین نشانه‏های‏ بیماری عجیب‏وغریبی است که جامعه ما به آن دچار شده است.

جوانان ما به جای آن‏که از فضاهای سبز و زنده‏ سخن بگویند با کلمه‏های مرگ و خودکشی،بازی می‏کنند؛ شعرشان آکنده از تصویرهای وحشتناک و یاس‏آور است‏ و بهترین پایان‏بندی‏ها را برای شعرشان مرگ ناگهانی‏ شاعر یا هنرپیشه نقش اول شعر!برمی‏گزینند.

شعر جوان ما نمایش‏دهندهء آشفتگیها و پیچیدگیهای‏ ذهنی جوانان ماست؛این بحث را براحتی می‏توان با نمونه‏های فراوان همراه و مؤید کرد؛اما به نظرم این کار را هر خواننده‏ای به نوبهء خودش،می‏تواند براحتی انجام‏ دهد و هیچ نیازی به اطاله کلام نیست.

بحث در این‏که چرا شعر جوان،دچار این سرسام و آشفتگی شده است و از نامگذاری دوباره ناتوان است، بحثی دامنه‏دار و ژرف است که دلیلهای متعددی دارد، بخش مهم‏تر و عمده‏تر این دلیلها به حوزه جامعه‏شناسی‏ و اقتصاد و بویژه فرهنگ مربوط می‏شوند اما بخشی از آنها هم در حوزه‏ای ساده‏تر رخ می‏دهند که حوزه تکنیک‏ و هنر شاعری است.البته این بحث باز هم محل تردید است؛آیا مثلا رواج بیماری تقلید دلیلی عمیق‏تر از بازیهای‏ کودکانه شاعر نمایان ندارد.وقتی یک جوان پوک و خالی، رفتاری کودکانه و بی‏منطق را با زبان درپیش می‏گیرد و دهها مقلد پیدا می‏کند؛یعنی این‏که هیچ کسی چشم‏ ندارد و یعنی این‏که کلیت این جریان در فضایی گول و کودنانه صورت می‏گیرد دلیل چنین پدیده‏هایی حتما در لایه‏هایی عمیق‏تر و دورتر نهفته است.

این‏که خلاقیت و خلق شگفتی و تازگی که مهم‏ترین‏ عنصر شعر و شاعری است دارد نم‏نمک از دنیای شعر ما رخت می‏بندد؛محصول همین پدیده است که شاعران‏ جهان‏بینی و توانایی لازم برای نامگذاری دوباره را ندارند تا با نامهای بکر و تازه شگفتی را به مخاطب عرضه کنند.

افزایش توانایی زبانی،در یک فرایند سالم و طبیعی با افزایش قدرت،رابطهء مستقیم دارد.

جوانان ما به جای آن‏که‏ از فضاهای سبز و زنده‏ سخن بگویند با کلمه‏های‏ مرگ و خودکشی،بازی‏ می‏کنند؛شعرشان آکنده از تصویرهای وحشتناک و یأس‏آور است و بهترین‏ پایان‏بندی‏ها را برای‏ شعرشان مرگ ناگهانی‏ شاعر یا هنرپیشه نقش اول‏ شعر!برمی‏گزینند.

این‏که خلاقیت و خلق‏ شگفتی و تازگی که‏ مهم‏ترین عنصر شعر و شاعری است دارد نم‏نمک‏ از دنیای شعر ما رخت‏ می‏بندد؛محصول همین‏ پدیده است که شاعران‏ جهان‏بینی و توانایی لازم‏ برای نامگذاری دوباره را ندارند تا با نامهای بکر و تازه شگفتی را به مخاطب‏ عرضه کنند.